



Examining the Possibility of Re-Examination of the Arbitrator's Decision According to Jurisprudence

Mohammad Kazem Bayat¹, Mohmmad Bahrami Khoshkar^{2*}, Ahmad Amir Moezzi³

1. Department of Law, Sari Branch, Islamic Azad University, Sari, Iran.

2. Department of Jurisprudence and Law, Shahid Motahari University, Tehran, Iran.

3. Department of Law, Adib Mazandaran Non-Governmental Higher Education Institute, Sari, Iran.

ABSTRACT

Background and Aim: Arbitration, as an alternative institution to proceedings by the courts, along with the progress of the business environment and economic development, becomes more prosperous and extensive, therefore, it is necessary to support a healthy economic and working environment and accelerate the resolution of disputes. Disputes, ambiguities in arbitration laws and regulations should be resolved and legal loopholes that cause people's lack of trust in the arbitration institution should be removed. One of these loopholes is re-examination of a category that has been resolved by an arbitrator once. If there are reasons such as the obtaining of a sealed document during the proceedings or proof of trickery and fraud used in obtaining a verdict or proving the forgery of an effective document in the verdict, the courts in accordance with Article 426 of the Criminal Code and in the form of a mechanism provided in the law for The reinstatement of the proceedings has been determined; However, such a mechanism has not been accurately predicted in arbitration discussions, especially internal arbitration, even though this is a problem and its emptiness is felt more and more every day. Therefore, it seems that according to important jurisprudential principles such as the rule of justice and the rule of harm and obtaining the unity of criteria from other laws such as the international arbitration law, it is possible to consider resuming the proceedings in arbitration.

Method: The present research has been carried out using a descriptive and analytical method.

Ethical Considerations: In the present research, the principles of trustworthiness, honesty, impartiality and originality of the work have been respected.

Results: The normal ways of protesting against the definitive rulings of the courts are blocked, but according to Article 426 of the Civil Code and the mechanism called retrial in matters such as obtaining a sealed document or proving fraud and forgery of a document. As a result of the issued verdict, the possibility of retrial has been allowed; However, such a mechanism has not been specifically foreseen in arbitration matters, especially domestic arbitration, while considering the jurisprudential principles of retrial, such as the rule of justice and the rule of harm, this method of protesting against arbitration decisions can also be considered.

Conclusion: The possibility of reopening proceedings from arbitration decisions according to Article 426 of the A.D.M. Legislation and whether it is in the implementation phase of the law, it is possible to review it again.

Keywords: Resumption of Proceedings; Arbitrator's Verdict; Resumption of Proceedings in Arbitration; The Rule of Justice; The Rule of Harmlessness

Corresponding Author: Mohmmad Bahrami Khoshkar; **Email:** m1.khoshkar@gmail.com

Received: November 03, 2023; **Accepted:** March 02, 2024; **Published Online:** September 19, 2024

Please cite this article as:

Bayat MK, Bahrami Khoshkar M, Amir Moezzi A. Examining the Possibility of Re-Examination of the Arbitrator's Decision According to Jurisprudence. *Medical Law Journal*. 2022; 16(Special Issue on Legal Developments): e58.



بررسی امکان اعاده رسیدگی نسبت به رأی داور با توجه به مبانی فقهی

محمد کاظم بیات^۱، محمد بهرامی خوشکار^{۲*}، احمد امیرمعزی^۳

۱. گروه حقوق، واحد ساری، دانشگاه آزاد اسلامی، ساری، ایران.

۲. گروه فقه و حقوق، دانشگاه شهید مطهری، تهران، ایران.

۳. گروه حقوق، مؤسسه آموزش عالی غیر دولتی ادیب مازندران، ساری، ایران.

چکیده

زمینه و هدف: داورى به عنوان یک نهاد جایگزین دادرسی از سوی محاکم، به همراه پیشرفت فضای کسب و کار و توسعه اقتصادی، رونق و گستردگی بیشتری می‌یابد، از همین رو لازم است به منظور حمایت از فضای سالم اقتصادی و کاری و تسریع در حل اختلافات، ابهامات قوانین و مقررات داورى حل شود و خلأهای قانونی که موجب عدم اعتماد مردم به نهاد داورى می‌گردد، برطرف گردد. یکی از این خلأها، اعاده رسیدگی به مقوله‌ای است که یک بار حل اختلاف راجع به آن نزد داور صورت گرفته است. اگر موجباتی مانند به دست آمدن سند مکتوم در حین رسیدگی یا اثبات حيله و تقلب به کاررفته در اخذ حکم یا اثبات جعلیت سند مؤثر در حکم اقتضا کند، محاکم وفق ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م و در قالب سازوکاری که در قانون برای اعاده دادرسی تعیین شده است می‌تواند مجدداً به موضوع مورد اختلاف رسیدگی کنند، اما چنین سازوکاری به طور دقیق در مباحث داورى علی‌الخصوص داورى داخلی پیش‌بینی نشده است، هرچند که این امر مبتلا به بوده و هر روز جای خالی آن بیشتر احساس می‌شود. بنابراین به نظر می‌رسد با توجه به مبانی فقهی مهمی همچون قاعده عدالت و قاعده لاضرر و اخذ وحدت ملاک از سایر قوانین همچون قانون داورى بین‌المللی می‌توان اعاده رسیدگی در داورى را مد نظر قرار داد.

روش: پژوهش حاضر به روش توصیفی - تحلیلی انجام شده است.

ملاحظات اخلاقی: در تحقیق حاضر، اصل امانتداری، صداقت، بی‌طرفی و اصالت اثر رعایت شده است.

یافته‌ها: امکان اعاده رسیدگی از آرای داورى با توجه به ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م و مبانی تأسیس اعاده دادرسی از احکام قضایی که همان قاعده عدالت و قاعده لاضرر است، هر زمان حکمی برخلاف مفاد این دو قاعده فقهی، چه در مرحله قانونگذاری و چه در مرحله اجرای قانون باشد، امکان رسیدگی مجدد دارد.

نتیجه‌گیری: نسبت به احکام قطعی محاکم طرق عادی اعتراض مسدود می‌باشد، لکن به موجب ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م و قالب سازوکاری که نام آن اعاده دادرسی است، در اموراتی همچون به دست آوردن سند مکتوم یا اثبات حيله و تقلب یا جعلیت سند مؤثر در حکم صادر شده، امکان رسیدگی مجدد میسر گردیده است، اما چنین سازوکاری به طور دقیق در مباحث داورى علی‌الخصوص داورى داخلی پیش‌بینی نشده است، حال آنکه با توجه به مبانی فقهی اعاده دادرسی همچون قاعده عدالت و قاعده لاضرر می‌توان این طریقه اعتراض را نسبت به آرای داورى نیز مد نظر قرار داد.

واژگان کلیدی: اعاده دادرسی؛ رأی داور؛ اعاده رسیدگی در داورى؛ قاعده عدالت؛ قاعده لاضرر

نویسنده مسئول: محمد بهرامی خوشکار؛ پست الکترونیک: m1.khoshkar@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۱۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۱۲؛ تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۶/۲۹

خواهشمند است این مقاله به روش زیر مورد استناد قرار گیرد:

Bayat MK, Bahrami Khoshkar M, Amir Moezzi A. Examining the Possibility of Re-Examination of the Arbitrator's Decision According to Jurisprudence. Medical Law Journal. 2022; 16(Special Issue on Legal Developments): e58.

مقدمه

وفق قانون آیین دادرسی مدنی و همچنین قانون داوری تجاری بین‌المللی، داوری رسیدگی تک‌مرحله‌ای است و در واقع راه رسیدگی عدولی همچون تجدید نظر بر آن بسته است، لذا از آنجایی که هدف اصلی از مراجعه به دستگاه قضایی و یا داور، احقاق حق و اجرای عدالت است ضرورت دارد جهت نیل به این هدف مهم، راه احقاق حق حتی پس از صدور رأی توسط شخص داور نیز مسدود نباشد. به طور نمونه اگر بعد صدور رأی، جعلی بودن مستندات رأی داور محرز گردید و یا سندی که دلالت بر حقانیت صاحب آن باشد، واصل شد که در حین رسیدگی مکتوم بوده یا حيله و تقلب مؤثر در رأی داور محرز گردید، بتوان با رسیدگی مجدد از تضییع حقوق شخص یا اشخاص ذی‌حق جلوگیری به عمل آورد. علیرغم مراتب فوق‌الذکر جای اعاده رسیدگی از رأی داوری خالی است و معلوم نیست اگر بعد از رسیدگی داوری و انقضای مهلت ۲۰ روزه اعتراض به رأی داور، موارد فوق‌الذکر به دست آمد، تکلیف چیست؟! از یکسو اگر شخص مزبور برای اعاده رسیدگی به داور رجوع کند، داور به دلیل انقضای مهلت داوری و اتخاذ و ابلاغ تصمیم نمی‌تواند رأی خود را تغییر دهد و از سوی دیگر اگر برای ابطال رأی داور به دادگاه رجوع کند، دادگاه به استناد ماده ۴۹۲ قانون فوق‌الاشاره و اینکه اعتراض خارج از مهلت صورت گرفته است، قرار رد درخواست صادر می‌کند. از طرفی اگر مجدداً موضوع دعوی در دادگاه دیگر طرح شود، دادگاه مذکور به دلیل رسیدگی داوری به موضوع و صدور رأی داور، خود را با تکلیف رسیدگی مواجه نمی‌داند.

در هر صورت باید گفت هرچند که قانونگذار در قانون آ.د.م به صراحت در خصوص اعاده رسیدگی نسبت به رأی داور مطلبی را بیان نداشته، لیکن با توجه با تنقیح مناط نسبت به ادله شرعی اعاده دادرسی از احکام قضایی به این نتیجه خواهیم رسید که علت و مبانی فقهی پذیرش اعاده دادرسی همانا قاعده عدالت و قاعده لاضرر بوده و با اخذ وحدت ملاک از این مبانی می‌توان نسبت به رأی داور نیز این طریقه را امکان‌پذیر دانست.

روش

پژوهش حاضر به روش توصیفی - تحلیلی انجام شده است.

یافته‌ها

امکان اعاده رسیدگی از رأی داوری با توجه به ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م و مبانی تأسیس اعاده دادرسی از احکام قضایی که همان قاعده عدالت و قاعده لاضرر است، هر زمان حکمی برخلاف مفاد این دو قاعده فقهی چه در مرحله قانونگذاری و چه در مرحله اجرای قانون باشد، امکان رسیدگی مجدد دارد.

بحث

۱. **مقایسه قاضی تحکیم و داور:** از آنجا که داوری منطبق با قضاوت تحکیمی در فقه است؛ ولی با لحاظ نظریه مشهور فقها در مورد قاضی تحکیم و مقررات داوری در قانون آ.د.م وجوه افتراق و اشتراک این دو به اختصار بیان می‌گردد:

۱-۱. **وجوه افتراق:** ۱- قرارداد رجوع به قاضی تحکیم قراردادی جایز و قبل از صدور حکم، طرفین می‌توانند از آن رجوع کنند، ولی قرارداد داوری طبق ماده ۴۷۲ ق.آ.د.م، قراردادی جایز نمی‌باشد؛ ۲- در مورد شرایط قاضی تحکیم اختلاف نظرهایی وجود دارد، ولی در قانون آ.د.م تنها به ذکر شرایط سلبی برای داوران اکتفا نموده است، ۳- در مورد صلاحیت قاضی تحکیم اختلاف نظرهایی وجود دارد. برخی معتقدند قاضی تحکیم صلاحیت رسیدگی به کلیه دعاوی اعم از حقوقی و کیفری را دارد و برخی صرفاً قائل به صلاحیت او در موضوعات حقوقی هستند، ولی صلاحیت داور تنها منحصر به مباحث حقوقی (امور تجاری و مدنی) بوده و حتی رسیدگی به برخی از مباحث حقوقی مطابق ماده ۴۹۶ ق.آ.د.م همچون طلاق، نسب و اصل نکاح، فسخ نکاح و ورشکستگی نیز از وی سلب شده است (لازم به توضیح است در جامعه امروزی نمی‌توان قائل به صلاحیت عام قاضی تحکیم شد، چراکه این امر مخالفت با نظم عمومی دارد و ممکن است مشکلات عدیده‌ای را به دنبال داشته باشد)؛ ۴- تبعیت از حکم قاضی تحکیم و عمل به آن همانند قاضی منصوب لازم است، به

برخوردار می‌باشند؛ ۳- ماهیت هر دوی آن‌ها ماهیتی قضایی است، هرچند که میان آن‌ها و وکالت شباهت‌هایی وجود دارد؛ ۴- قبول دادرسی برای داور و قاضی تحکیم امری اختیاری است.

بررسی جواز مشروعیت قاضی تحکیم: در خصوص مشروعیت قاضی تحکیم سه قول به شرح زیر وجود دارد: ۱- مشروعیت قاضی تحکیم به طور مطلق: در این قول قاضی تحکیم در زمان حضور و غیبت امام معصوم (ع) مشروع است؛ ۲- عدم مشروعیت قاضی تحکیم به طور مطلق: برابر این قول قاضی تحکیم در هیچ یک از دو زمان حضور و غیبت امام معصوم (ع) مشروعیت ندارد؛ ۳- مشروعیت قاضی تحکیم در زمان حضور: طبق این قول قاضی تحکیم فقط در زمان حضور امام معصوم (ع) مشروع است.

شهادت اول در لعمه (۵)، محمدباقر سبزواری در کفایه (۶)، حسینی‌العاملی در مفتاح‌الکرامه (۷)، مرحوم ابوالقاسم خوئی در مبانی تکلمه‌المنهاج (۸)، فخرالمحققین در ایضاح‌الفوائد (۴)، نجفی در جواهرالکلام (۹) معتقد هستند که قاضی تحکیم در همه زمان‌ها اعم از زمان غیبت یا حضور امام مشروع است.

۱-۳-۱. ادله مشروعیت قاضی تحکیم

۱-۳-۱. کتاب: در قرآن هرکجا سخن از داوری است یکی از کلمات؛ «حکم»، «تحکیم»، «تحاکم» استفاده شده و کمتر جایی است که از واژه قضاء (یک بار آن هم در پایان آیه ۶۳ از سوره نساء) استفاده شده باشد، در خصوص اثبات مشروعیت تحکیم می‌توان به آیاتی همچون «آیه شقاق، سوره نساء، آیه ۳۵، آیات مربوط به امر به معروف و نهی از منکر (۱۰)، آیات مربوط به امر به قسط و عدالت (۸) آیات حکم بما انزل الله (۱۱) اشاره داشت.

۱-۳-۲. سنت: طرفداران مشروعیت قاضی تحکیم در اثبات ادعای خود به اقوال و افعال و تقریرات برخی از معصومین (ع) استناد کردند، از طرفی مهم‌ترین دلیلی که برای مشروعیت قاضی تحکیم بیان شده است، روایات می‌باشد که از ناحیه امامان معصوم (ع) وارد گردیده است، همچون مرسله نبوی

عبارتی عمل به حکم قاضی تحکیم واجب است و حکمش در نفوذ همانند حکم قاضی منصوب می‌باشد و تعداد زیادی از فقها به این مطلب تصریح نموده‌اند (۲-۱)، مقدس اردبیلی (۳) البته نظری مخالف مبنی بر نیاز به رضایت پس از حکم قاضی تحکیم نیز وجود دارد (۴) که به نظر مردود است، چراکه عملاً علت وجودی قاضی تحکیم لغو می‌گردد، لکن رأی داور پس از قطعیت نافذ و لازم‌الاجراست و تنها وقتی باطل است که از مصادیق ماده ۴۸۹ قانون آ.د.م باشد؛ ۵- قاضی تحکیم در صورت توان، خود حکم را اجرا می‌کند، ولی اجرا حکم داور در صورت عدم اجرای آن از سوی محکوم‌علیه از طریق دادگاه صورت می‌پذیرد. بدیهی است اجرای حکم توسط قاضی تحکیم در جامعه کنونی نظم عمومی را مختل می‌کند؛ ۶- به استناد روایت مقبوله عمر بن حنظله از امام صادق (ع) رد حکم قاضی تحکیم جایز نیست، ولو به توافق باشد، ولی وفق ماده ۶۶۳ ق.آ.د.م طرفین با توافق می‌توانند کل یا بعض حکم داور را بلاثر نمایند؛ ۷- قاضی تحکیم می‌تواند از ادامه رسیدگی به دعوا منصرف شود، ولی داور پس از قبول داوری حق استعفا ندارد، مگر اینکه عذر موجه از قبیل مسافرت یا بیماری نسبتاً طولانی داشته باشد (ماده ۴۷۳ قانون آ.د.م)؛ ۸- اگر آرای را که قضات تحکیم صادر کرده‌اند، مختلف باشد، با استفاده از معیارهای بیان‌شده در مقبوله عمر بن حنظله یکی بر دیگری ترجیح داده می‌شود، ولی در داوری با انتخاب داور ثالث و ترجیح رأی اکثریت اختلاف آن‌ها حل می‌شود. بدیهی است راه حل دوم عملی‌تر و آسان‌تر است و در شرایط امروز تقریباً تنها راه حل ممکن است.

۱-۲. وجوه مشترک: با تمامی اختلافاتی که بین داوری و قضاوت تحکیم وجود دارد، باز هم اشتراکات آن‌ها به قدری قوی و واضح است که می‌توان گفت این دو نهاد یکی می‌باشد، در هر صورت می‌توان وجوه اشتراکی را بین آن‌ها موجود است را که به شرح زیر مورد اشاره قرار داد.

۱- قضاوت تحکیمی و داوری هر دو مبتنی بر تراضی و توافق اصحاب دعوا هستند (البته به جز موارد استثنایی همچون داوری اجباری)؛ ۲- حکم هر دوی آن‌ها از اعتبار امر قضاوت‌شده

جوامع بشری و افزایش دعاوی، قانونگذار را به فکر مصلحتی انداخته که این مصلحت همانا حفظ نظم قضایی و پایان دادن بر دادرسی و حصول نهایی آرای قضایی است، اعاده دادرسی در ظاهر تقابل با این اصل قرار داشته و این نظم و امنیت حقوقی را مخدوش می‌نماید. هدف قواعد حقوقی و دادگری، برقراری نظم در روابط اجتماعی و تأمین عدالت نسبی برای همه است و قانونگذار فرض نموده است که صدور رأی قطعی هم نظم و هم عدالت را تأمین شده می‌نماید، اما اجرای این دو آرمان آنقدر هم ساده نیست، چراکه ممکن است رأی ناعادلانه در مسیر صحیح و منظم دادرسی صادر شود، در این صورت آیا امکان آن وجود خواهد داشت تا با برهم‌زدن نظم دادرسی عدالت را برقرار نمود؟ اگر رأی صادره به هر علتی اعم از اشتباه قضایی، عدم دسترسی به اسناد و مدارک، حيله و تقلب اصحاب دعوی و... منطبق بر عدالت نباشد، آیا باید حفظ نظم دادرسی را ارجح دانسته و عدالت را قربانی آن نمود؟ آیا اجرای عدالت خود نمود دیگری از نظم اجتماعی نیست؟ این همان مواردی است که باعث می‌شود دست از تعصب بیش از حد راجع به دفاع از نظم دادرسی برداشته و عدالت را نیز هم‌تراز، بلکه بالاتر از نظم دادرسی بدانیم، حفظ نظم در سیستم قضایی طریقت دارد و آنچه موضوعیت دارد، عدالت است. اعاده دادرسی مبتنی بر اصل عدالت قضایی است نه استثنایی بر نظم قضایی تا تفسیر مضیق شود.

امر مختومه حقاً امری است که به صورت قانونی و طبیعی مختومه شده باشد نه به صورت غیر قانونی و خلاف طبیعی. عمل غیر قانونی هرچند بار که تکرار شود، باید راه اعاده آن وجود داشته باشد، در غیر این صورت امید بهره‌گیری از اعمال خلاف قانون برای اشخاص خلافکار همیشه باقی خواهد ماند، لذا به همین جهت است که مفهوم مخالف ماده ۴۴۰ ق.آ.د.م، اجازه اعاده دادرسی مکرر را از جهاتی داده است.

بر همین اساس می‌توان گفت اصلی‌ترین دلیل و فلسفه اعاده دادرسی، عدالت و جلوگیری از ضرر به اشخاص است. در زیر به توضیح دو قاعده مهم «عدالت» و «لاضرر» پرداخته می‌شود.

(۱۲)، مقبوله عمر بن حنظله (۱۳)، صحیح حلی (۸)، صحیح ابی‌خدیجه (۱۴)، روایت داوود بن حصین (۱۳) که دلالت بر مشروعیت قاضی تحکیم دارند.

۱-۳-۳. سیره عملی (مسلمین): سیره در فقه یکی از مستندات است، ولی در صورتی حجت است که به زمان امام معصوم متصل گردد (۱۵)، تحکیم در زمان صحابه واقع شده و کسی از ایشان با آن مخالفت نکرده است (۱۲). از نمونه‌های حکمیت قبل از ظهور اسلام حکمیت پیامبر اکرم (ص) در نصب حجرالاسود می‌باشد (۱۶).

۱-۳-۴. اجماع: طرفداران مشروعیت قاضی تحکیم برای اثبات مدعای خود به اجماع و شهرت نیز استناد نموده‌اند، (۱)، (۱۷)، البته قابل ذکر است با توجه به مدرکی بودن اجماع در اینجا، این دلیل نمی‌تواند به عنوان یک دلیل مستقیم در جهت اثبات تحکیم مورد استفاده قرار گیرد.

۱-۳-۵. عقل: برخی از فقها با استناد به یک اصل عقلی، یعنی «لزوم حفظ نظام مادی و معنوی مسلمانان» قاضی تحکیم را مشروع دانسته‌اند (۸). به عبارتی در شرایطی که دستگاه قضایی به علل گوناگون، از جمله حجم زیاد دعاوی توان حل و فصل اختلافات را نداشته باشد و در نتیجه اختلالی در نظام جامعه پدید آمد یکی از راهکارهای ممکن و مهم مراجعه به قاضی تحکیم است.

۱-۳-۶. سیره عقلا: سیره عقلا در گذشته و در حال، حاکی از مشروعیت قاضی تحکیم می‌باشد. یکی از شیوه‌های عقلایی حل و فصل اختلافات مراجعه به قاضی تحکیم است و این امر در تمامی ملت‌ها با مذاهب و فرهنگ‌های متفاوت جریان داشته و دارد، لذا این امر مطابق سیره عقلا است و در کشورهای غیر اسلامی نیز در کنار نهاد قضاوت مورد استفاده قرار گرفته است، نمی‌توان تردید نمود (۱۸).

۲. مبانی فقهی اعاده دادرسی: فلسفه و مبانی اعاده دادرسی از این جهت قابل اهمیت است که با تحلیل درست نهاد اعاده دادرسی و پیش‌بینی آن در قوانین امکان تضییق و یا توسعه آن برای قانونگذاران فراهم می‌گردد. اصل قطعیت آرا اقتضای نظم حقوقی و امنیت حقوقی است، پیچیدگی‌های

۱-۲. قاعده عدالت

۱-۱-۲. **تعریف عدالت:** عدالت در لغت به معنای عدل، دادگری، انصاف (۱۹)، در اصطلاح از عدالت تعاریفی گوناگونی به عمل آمده که دقت در آن معانی چنین به دست می‌آید که موارد مذکور معانی عدالت نیستند، بلکه موارد استعمال آن می‌باشند.

با توجه به اینکه بحث، پیرامون مسائل حقوقی (اعاده دادرسی) است. طبیعتاً عدالت مد نظر همان عدالت قضایی و حقوقی است که غایت و هدف آن ایجاد یک نظام حقوقی و قضایی عادلانه است، عدالت در اصطلاح حقوقی به معنای رعایت حقوق افراد و دادن حق به هر صاحب حقی است که عدالت در این معنا با مساوات متفاوت است (۲۰).

۲-۱-۲. بررسی عدالت به مثابه یک قاعده فقهی:

بررسی عدالت به مثابه یک قاعده فقهی، تلقی رایج از واژه قاعده ملاک و منظور نیست، بلکه در این تلقی، قاعده فقهی میزان و معیار استنباط است و مجتهد بر مدار و محور این قاعده استنباط و استخراج حکم را محک می‌زند. در این برداشت عدالت در حقیقت میزان و ترازویی است که نه تنها به عنوان یکی از قواعد فقهی، بلکه به عنوان چراغ و معیاری است که سایر قواعد همچون لاضرر، لاجرح، دراء و عرف‌های عام و بنای عقلا هم در پرتو آن محک می‌خورد. برخی اصل عدالت را در سلسله علل احکام می‌داند و هر حکمی معارض با آن باشد، این اصل را حاکم و قائل هستند حکم مذکور می‌بایست به نفع عدالت تغییر کند (۲۰). همچنین گفته شده عدالت در سلسله علل احکام است نه در سلسله معلومات، نه این است که آنچه دین گفت عدل است، بلکه آنچه عدل است دین می‌گوید (۲۱). در هر صورت آنچه با مذاقه در آثار صاحب‌نظران به دست می‌آید، این است که این قاعده نه تنها حکمت احکام شرعی و زیربنای آن‌ها به شمار می‌آید، بلکه به عنوان یک قاعده فقهی عام در سراسر فقه از آن استفاده می‌شود و اگر در موردی تعارضی با اطلاق یا عامی پیدا کرد، آن‌ها را تقیید یا تخصیص می‌زند.

۳-۱-۲. اهمیت عدالت به عنوان یک «قاعده»: زمانی که

فقیه یا قاضی یا حقوقدان عدالت را به عنوان اصل و قاعده برتر در کار استنباط تلقی کند، روشن است که همانند برخی از فقها نه تنها به استناد قاعده عدالت مبادرت به صدور حکم یا فتوا می‌کند، بلکه با ترازوی عدالت می‌تواند مطلق را مقید نموده و یا عامی را تخصیص زند.

یعنی مجتهد می‌تواند گستره حکم را به استناد قاعده مذکور محدود یا وسیع‌تر کند. به عنوان مثال ماده ۹۴۵ قانون مدنی می‌گوید: اگر مردی در حال مرض زنی را عقد کند و در همان مرض قبل از دخول بمیرد، زن از او ارث نمی‌برد؛ حال بالعکس اگر پس از عقد و قبل از دخول، زن بمیرد، آیا مرد از او ارث می‌برد؟ آیات و روایات و قانون ظاهراً در این مورد حکم ویژه‌ای وجود ندارد. در چنین مواردی قاعده عدالت راهگشاست، عدالت مقتضی آن است که در صورت فوت زن هم، مرد از او ارث نبرد.

۴-۱-۲. ادله قاعده عدالت

۱-۴-۱-۲. **کتاب:** سیری در آیات قرآن کریم همچون آیات ۸ سوره مائده، ۳ و ۵۸ سوره نساء و... هر شخصی را به اهمیت عدالت از سوی پروردگار متعال متوجه می‌نماید، آیات قرآن کریم در توصیف عدل و عدالت الهی پرشمار است، قابل ذکر است گزاره (حسن عدل و احسان) و قبح (جور و عدوان) از قضایای بدیهی یا دست کم از قضایای مشهور است (۲۲)، لذا تأکید و تأیید کتاب و سنت در این قبیل موارد، در واقع حکم ارشادی است.

۲-۴-۱-۲. **سنت:** در سنت معصومین (ع) به روایات و مفاهیم عظیمی راجع به عدالت دست می‌یابیم، به طور نمونه پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) فرموده‌اند: عدالت میزان خداوند در زمین است، کسی که آن میزان را به کار گیرد، به جنت‌الماوای رهنمون شود و آنکه میزان را رها کند به دوزخ افکنده شود (۲۳). همچنین فرموده‌اند: یک ساعت دادگری از هفتاد سال عبادت بهتر و برتر است هفتاد سال عبادتی که قائم باللیل و صائم بالنهار باشد (۲۴).

آگاهی از فتوای معروف محقق نامدار سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی طلاق قضایی را نمی‌پسندند! (۲۷)، اما برخی دیگر معتقدند این طرز تفکر با اصول مسلم اسلام و عدالت تضاد قطعی دارد (۲۸).

همچنین در مبحث نکاح فرض کنید یک زن و مرد باهم ازدواج می‌کنند و قبل از اینکه از هم جدا شوند، زن تمام مهریه را به مرد می‌بخشد، سپس مرد قبل از نزدیکی زن را طلاق می‌دهد و می‌گوید نصف مهریه را باید پس بدهید، یعنی زنی که هیچ مهریه‌ای نگرفته نصف مهریه را هم باید اضافی پس بدهد، در این صورت این سؤال مطرح شده است که آیا در این فرض واقعاً، زن باید نیمی از مهریه را به شوهر بدهد؟ برخی از فقها این‌گونه استدلال کرده‌اند؛ مسأله همانند موردی است که تمام مهریه به زن پرداخت شده و زن آن را مثلاً هزینه کرده است، پس باید نیمی از مهریه را مسترد نماید، ولی می‌بینیم که عادلانه نیست جزای ابراز وفاداری زن چنین داده شود و این امر با عدالت مخالف است (۲۹).

گروه دیگری از فقها شوهر را در چنین موردی مستحق نمی‌دانند، زیرا زن پس از عقد نکاح مالی به عنوان مهریه از شوهر نگرفته است و طلب خود، یعنی مهریه را هم به کسی منتقل نکرده است تا انتقال طلب نوعی اتلاف به حساب آید (۳۰). ذوق سلیم و انصاف و عدالت نیز چنین حکمی را نمی‌پذیرد و ظاهر ماده ۱۰۹۲ قانون مدنی شامل این مورد نمی‌شود.

۱-۲-۵. قلمرو اجرای قاعده عدالت: سؤال این است که از قاعده عدالت در کجا استفاده و به آن استناد می‌شود؟ برخی از اساتید گستره اجرای قاعده را زمانی مجاز و صحیح دانسته‌اند که مورد از موارد سکوت یا تعارض یا نقض قانون باشد، زیرا مفروض این است که عدل در همان اصول و ضوابط حقوقی تجلی کرده است، اما برخی معتقد می‌باشند قاضی و حقوقدان نباید در تفسیر قواعد بی‌طرف باشد، یعنی رعایت عدالت را یکسره به قانونگذار واگذار کند. اجرای قانون یکی از وظایف قضات بوده و پاسداری از عدالت هم وظیفه دیگری بر عهده ایشان می‌باشد. منطقی که قاضی انتخاب می‌کند برای آن

از نظر سنت، نه تنها عدالت رکن دین و اصل و پایه حیات و هستی می‌باشد، بلکه میزان و معیار و هدف دین و احکام نیز می‌باشد. تعبیرهایی نظیر العدل ملاک، العدل قوام الرعیه، العدل قوام البریه، العدل نظام الامر و... از امام علی (ع) بسیار نقل شده است (۲۵-۲۴).

۱-۲-۳-۴. اجماع: علاوه بر آیات قرآن کریم و روایات رسیده از معصومین (ع) راجع به عدالت، نه تنها دانشمندان و فقهای اسلام نیز بر حسن عدالت اجماع دارند، بلکه هر انسانی به ماهو انسان بر نیکی دادگری اعتراف دارد.

۱-۲-۴-۴. حکم عقل: اگرچه در اثبات مفاد این قاعده به نحو کلی می‌توان به آیات و روایات استناد کرد، اما با توجه به اینکه مستند اصلی و اولیه این قاعده حکم عقل است، لذا ادله دیگر ارشاد به همین حکم عقل می‌باشد. بنابراین عقل قطعی و یقینی هم به قاعده بودن و اصل و اساس بودن عدالت حکم می‌کند. اصولیون امامیه گزاره «حسن عدل و احسان» و قبح «ظلم و عدوان» را بدیهی می‌دانند چیزی که به مستقلات عقلیه شهرت یافته است (۲۶).

از طرفی با استقراء که یک قاعده عقلی و ریاضی است، می‌توان به نتایج کلی رسید، یعنی از مجموع احکام جزئی و پراکنده‌ای که در زمینه‌های مختلف به دست می‌آید، ذهن می‌تواند قاعده‌ای بسازد. به چند نمونه از این موارد جزئی از عدالت اشاره می‌کنیم و از مجموع آن‌ها به قاعده عدالت پی می‌بریم:

۱- مهلت عادلانه موضوع ماده ۲۷۷ قانون مدنی؛ ۲- تبدیل مهریه زن به نرخ روز؛ ۳- اگر زندگی در خانواده و زناشویی غیر قابل تحمل شود، زن حق درخواست طلاق دارد.

۱-۲-۴-۵. سیره عقلاء: نه تنها «سیره مستمره مسلمین»، بلکه روش خردمندان و بنای عقلا هم در تمام دوران و زمان‌ها و مکان‌ها بر مدار عدالت استقرار یافته است. عقلا و خردمندان جهان نه تنها در رفتار و هنجارها، بلکه در گفتارها هم مؤید عدالت و مصادیق آن بودند.

۱-۲-۴-۶. فتوا و نظرات فقها: برخی در مورد مردی که زندگی با همسرش بر مدار آزار و اذیت است و در عین حال او را طلاق نمی‌دهد به استناد اینکه طلاق حق مرد است، حتی با

شمار می‌روند. در مبانی یا اهداف حقوق بحث از چرایی اطاعت از قوانین و نیز بحث این است که اصالت با فرد است یا جامعه و یا هر دو؟ قاعده لاضرر از عادلانه بودن احکام و قوانین و نیز از هدف‌ها که فرد هدف است یا جامعه؟ بحث می‌کند و تمام این بررسی‌ها در حوزه فلسفه فقه یا فلسفه حقوق است. این قاعده کلی کلید اجتهاد در زمان‌ها و مکان‌ها و در دل فرهنگ‌های مختلف است و اجتهاد موتور محرکه نظام حقوقی اسلام است. قاعده لاضرر می‌تواند رو در روی هر ضرر و خسارتی که به جان، عقل، مال، کرامت، آزادی و آبرو و حیثیت آدمی وارد شود، بایستد.

۲-۲-۱. مدارک و ادله قاعده لاضرر

۲-۲-۱-۱. کتاب: می‌توان گفت تمام مصادیق ظلم در عین حال از مصادیق ضرر نیز هست و به طور کلی آیاتی همچون ۲۳۱ و ۲۳۳ سوره بقره، ۶ سوره طلاق، ۱۲ سوره نساء که در مذمت ظلم و حسن عدالت سخن می‌گویند، به دفع و رفع ضرر نیز دلالت دارند.

۲-۲-۱-۲. سنت: روایات معصومین (ع) در زمینه نفی ضرر بسیار زیاد و به صورت‌های مختلف نقل گردیده است که بارزترین آن روایت زراره از امام باقر (ع) است که نقل می‌کند: سمره بن جندب درخت خرمای در حیاط مردی از انصار داشت و برای سرکشی به درخت خود دارای راه عبور و حق ارتفاق بود، اما بدون اجازه مرد انصاری وارد می‌شد، مرد انصاری از سمره خواست که بی‌خبر وارد نشود، اما سمره از این کار امتناع کرد، مرد انصاری نزد پیامبر (ص) شکایت نمود، پیامبر (ص) سمره را احضار و به او دستور داد که سرزده وارد حیاط انصاری نشود، سمره باز هم امتناع کرد، پیامبر (ص) پیشنهاد خرید نخل سمره را داد، اما او نپذیرفت و در برابر پیشنهادهای دیگر پیامبر (ص) نیز مقاومت کرد. پیامبر (ص) نهایتاً به مرد انصاری فرمود: «برو و درخت را از ریشه در آور و در پیش روی سمره بینداز»، آنگاه به سمره گفت: «انک رجل مضار، و لاضرر و لاضرار» هرچند عبارت لاضرر و لاضرار در برخی روایت‌ها از اضافاتی همچون «الإسلام» و «علی المؤمن»

است که هم اصحاب دعوا را قانع کند و هم دادگاه بالاتر را و هم وجدان خود را (۳۱) بر همین اساس است که در خصوص امکان اعاده رسیدگی از آرای داور در فروض اثبات جعلیت سند مستند رأی، اثبات حیل و تقلب به کاررفته جهت اخذ رأی داور و به دست آمدن اسناد مکتوم مؤثر در رأی داور بعد صدور آن، سؤال می‌گردد به صرف سکوت قانونگذار در قانون آیین دادرسی مدنی، آیا قائل شدن به عدم امکان اعاده رسیدگی از رأی داور خلاف عدل و عدالت نیست؟!

۲-۲. قاعده لاضرر: «لاضرر و لاضرار فی الاسلام»: از دیگر مبانی شرعی اعتقاد به وجود اعاده دادرسی را می‌توان «قاعده لاضرر» دانست، بدین توضیح که قاعده لاضرر و لاضرار یکی از مشهورترین و بنیادی‌ترین قواعد حقوق اسلامی است. به تعبیر دیگر قاعده لاضرر مسیر تحقق عدل و انصاف است. همچنین می‌توان گفت مبنای عمده این قاعده عدالت است و لاضرر وسیله و طریق اجرای عدالت می‌باشد و شاید به همین دلیل قاعده لاضرر بر سایر ادله اعم از نص و اجماع و... مقدم است یا بر کلیت و عمومیت و اطلاق ادله حکومت دارد. احکام شرع مبین بر مدار مصالح و مفاسد دور می‌زند، در واقع مفاسد همان ضرر یا ضرر همان مفاسد است. بر این مبنا هر حکمی که مستلزم ضرر باشد، گونه‌ای از مفاسد است و اسلام مفاسد را منفی و مردود می‌داند. قاعده لاضرر به نظر حقوقدان‌ها از قوانین امری است، یعنی نه تنها تراضی بر ضرر ممکن نیست، بلکه شخص حتی حق ندارد بر خود نیز ضرر وارد کند، متن ماده ۱۰۸۷ قانون مدنی بر همین اساس استوار گردیده است. عقل قطعی هم بر قاعده لاضرر تأکید دارد به عبارتی قاعده لاضرر در عین حال از مستقلات عقلیه است. بنابراین آنچه در قرآن کریم یا در روایات معصومین در تأیید این قاعده ذکر و بیان می‌گردد، جز ارشاد و تأکیدی بیش نیست.

در بحث پیرامون قاعده عدالت و لاضرر و امثال این قواعد، در حقیقت بحث و بررسی از فلسفه فقه یا فلسفه حقوق و خصوصاً مبنای اعاده دادرسی است. بررسی فقط پیرامون یک قاعده فقهی نیست، چراکه این قواعد نه فقط میزان و قاعده و معیار هستند، بلکه در عین حال از جمله مبانی حقوق هم به

دارد، لیکن این قیود تأثیری در موجودیت قاعده ندارد، بلکه مورد از احادیث متواتر اجمالی است.

۲-۲-۱-۳. اجماع: هرچند با وجود دلیل عقل و آیات و روایات منقول از سوی ائمه معصومین (ع) اجماع، اجماع مدرکی است و مستقلاً ارزش حقوقی و فقهی ندارد، لکن اجماع فقهای امامیه بر حجیت چنین قاعده‌ای است و مستند آن‌ها نیز همان روایت لاضرر و لاضرار است (۳۲).

۲-۲-۱-۴. عقل: در نظر برخی از صاحب‌نظران نفی ضرر ارجاع به فطرت و عقل سلیم و مستقل انسانی است. عقل قطعی حتماً به نفی ضرر نیز حکم می‌کند. روش و سیره عقلا هم جزء این حکمی ندارد، عقلاً شخص ضرر زننده را که بی‌جهت به کسی زیان وارد آورده سرزنش می‌کنند، این بنای عقلا نه تنها از سوی شارع مورد تأیید قرار گرفته، بلکه از سوی تمام عقلا عالم مورد تأکید می‌باشد.

۲-۲-۱-۵. نظرات فقها راجع به قاعده «لاضرر»: دانشمندان می‌گویند «لا» در معنای اصلی و حقیقی اصولاً برای نفی «جنس» به کار می‌رود و هرگاه «لا» بر سر اسم نکره مثل ضرر بیاید افاده عام می‌کند، یعنی هیچ ضرر و ضراری موجود نیست. بنابراین ظاهر معنای «لاضرر و لاضرار فی الاسلام» با توجه به نافی‌بودن «لا» وجود هرگونه ضرر و ضرار را در عالم خارج نفی می‌کند که قطعاً نمی‌تواند معنای درست تلقی شود، چراکه در عالم واقع نمی‌توان وجود ضرر و ضرار را نفی کرد، بلکه در روابط مردم همواره ضرر به شیوه‌های مختلف وجود دارد. بر همین اساس در معنای «لا» بین فقها اختلاف وجود دارد که به چند نظر در زیر اشاره می‌کنیم:

۲-۲-۱-۳. اجماع: هرچند با وجود دلیل عقل و آیات و روایات منقول از سوی ائمه معصومین (ع) اجماع، اجماع مدرکی است و مستقلاً ارزش حقوقی و فقهی ندارد، لکن اجماع فقهای امامیه بر حجیت چنین قاعده‌ای است و مستند آن‌ها نیز همان روایت لاضرر و لاضرار است (۳۲).

۲-۲-۱-۴. عقل: در نظر برخی از صاحب‌نظران نفی ضرر ارجاع به فطرت و عقل سلیم و مستقل انسانی است. عقل قطعی حتماً به نفی ضرر نیز حکم می‌کند. روش و سیره عقلا هم جزء این حکمی ندارد، عقلاً شخص ضرر زننده را که بی‌جهت به کسی زیان وارد آورده سرزنش می‌کنند، این بنای عقلا نه تنها از سوی شارع مورد تأیید قرار گرفته، بلکه از سوی تمام عقلا عالم مورد تأکید می‌باشد.

۲-۲-۱-۳. اجماع: هرچند با وجود دلیل عقل و آیات و روایات منقول از سوی ائمه معصومین (ع) اجماع، اجماع مدرکی است و مستقلاً ارزش حقوقی و فقهی ندارد، لکن اجماع فقهای امامیه بر حجیت چنین قاعده‌ای است و مستند آن‌ها نیز همان روایت لاضرر و لاضرار است (۳۲).

۲-۲-۱-۴. عقل: در نظر برخی از صاحب‌نظران نفی ضرر ارجاع به فطرت و عقل سلیم و مستقل انسانی است. عقل قطعی حتماً به نفی ضرر نیز حکم می‌کند. روش و سیره عقلا هم جزء این حکمی ندارد، عقلاً شخص ضرر زننده را که بی‌جهت به کسی زیان وارد آورده سرزنش می‌کنند، این بنای عقلا نه تنها از سوی شارع مورد تأیید قرار گرفته، بلکه از سوی تمام عقلا عالم مورد تأکید می‌باشد.

دارد، لیکن این قیود تأثیری در موجودیت قاعده ندارد، بلکه مورد از احادیث متواتر اجمالی است.

۲-۲-۱-۳. اجماع: هرچند با وجود دلیل عقل و آیات و روایات منقول از سوی ائمه معصومین (ع) اجماع، اجماع مدرکی است و مستقلاً ارزش حقوقی و فقهی ندارد، لکن اجماع فقهای امامیه بر حجیت چنین قاعده‌ای است و مستند آن‌ها نیز همان روایت لاضرر و لاضرار است (۳۲).

۲-۲-۱-۴. عقل: در نظر برخی از صاحب‌نظران نفی ضرر ارجاع به فطرت و عقل سلیم و مستقل انسانی است. عقل قطعی حتماً به نفی ضرر نیز حکم می‌کند. روش و سیره عقلا هم جزء این حکمی ندارد، عقلاً شخص ضرر زننده را که بی‌جهت به کسی زیان وارد آورده سرزنش می‌کنند، این بنای عقلا نه تنها از سوی شارع مورد تأیید قرار گرفته، بلکه از سوی تمام عقلا عالم مورد تأکید می‌باشد.

۲-۲-۱-۵. نظرات فقها راجع به قاعده «لاضرر»: دانشمندان می‌گویند «لا» در معنای اصلی و حقیقی اصولاً برای نفی «جنس» به کار می‌رود و هرگاه «لا» بر سر اسم نکره مثل ضرر بیاید افاده عام می‌کند، یعنی هیچ ضرر و ضراری موجود نیست. بنابراین ظاهر معنای «لاضرر و لاضرار فی الاسلام» با توجه به نافی‌بودن «لا» وجود هرگونه ضرر و ضرار را در عالم خارج نفی می‌کند که قطعاً نمی‌تواند معنای درست تلقی شود، چراکه در عالم واقع نمی‌توان وجود ضرر و ضرار را نفی کرد، بلکه در روابط مردم همواره ضرر به شیوه‌های مختلف وجود دارد. بر همین اساس در معنای «لا» بین فقها اختلاف وجود دارد که به چند نظر در زیر اشاره می‌کنیم:

۲-۲-۱-۳. اجماع: هرچند با وجود دلیل عقل و آیات و روایات منقول از سوی ائمه معصومین (ع) اجماع، اجماع مدرکی است و مستقلاً ارزش حقوقی و فقهی ندارد، لکن اجماع فقهای امامیه بر حجیت چنین قاعده‌ای است و مستند آن‌ها نیز همان روایت لاضرر و لاضرار است (۳۲).

۲-۲-۱-۴. عقل: در نظر برخی از صاحب‌نظران نفی ضرر ارجاع به فطرت و عقل سلیم و مستقل انسانی است. عقل قطعی حتماً به نفی ضرر نیز حکم می‌کند. روش و سیره عقلا هم جزء این حکمی ندارد، عقلاً شخص ضرر زننده را که بی‌جهت به کسی زیان وارد آورده سرزنش می‌کنند، این بنای عقلا نه تنها از سوی شارع مورد تأیید قرار گرفته، بلکه از سوی تمام عقلا عالم مورد تأکید می‌باشد.

مثال غبنی نباشد. طلاق حق مرد است، اما لاضرر و لاجرح این حق را وتو می‌نمایند.

قاعده لاضرر در متن و بطن همه احکام و قوانین وجود دارد و مجرای عدالت یا بستری برای اجرای عدالت است و زمانی که مطابق قواعد نیز صورت گیرد، تمسک به قاعده عدالت همواره موجه خواهد بود. بیان شده است فقیه وقتی می‌خواهد احکام اسلام را استنباط کند همان‌گونه که می‌خواهد ببیند فتوایش مخالف با اجماع و حجت است یا نه؟ می‌خواهد ببیند مخالف با عسر و حرج و لاضرر ضرر و عموماً قرآن هست یا نه؟ همان‌گونه نیز باید ببیند مخالف با آیه ۹۰ سوره نحل: «ان الله یامر بالعدل و احسان» می‌باشد یا خیر؟ اگر دید مخالف است باید در آن درنگ کند و ببیند چگونه مخالفت شده است؟ (۳۹)

۳. قاعده عدالت و قاعده لاضرر مبانی اعاده رسیدگی از

آرای داوری: مبحث اعاده دادرسی در ذیل مبحث عدالت حیات پیدا می‌نماید. عدالت در مفهومی حقوقی آن وقتی معنا پیدا می‌کند که اگر یک موضوعی در موردی اعمال شود، در مورد دیگر مشابه نیز اعمال گردد. فلسفه وضع مقررات اعاده دادرسی همان هدف و غایت اساسی اجرای عدالت و جلوگیری از تحمیل ضرر و زیان بر محکوم‌علیه است. اعاده دادرسی به معنی از سرگیری دادرسی مبتنی بر اشتباه است، لذا چنانچه کاشف به عمل آید که رأی صادره مطابق با واقع نبوده و به دور از واقعیت‌های عینی صادر گردیده و منجر به بروز ضرر بر شخص یا اشخاصی شده و مغایر با قاعده عدالت و قاعده لاضرر می‌باشد، می‌بایست مجدداً مورد رسیدگی ماهوی قرار گیرد.

بر همین اساس است که در خصوص امکان اعاده رسیدگی از آرای داوری در فروض اثبات جعلیت سند مستند رأی، اثبات حيله و تقلب به کاررفته جهت اخذ رأی داور و به دست آمدن اسناد مکتوم مؤثر در رأی داور بعد صدور آن، سؤال می‌گردد به صرف سکوت قانونگذار در ق.آ.د.م، آیا قائل شدن به عدم امکان اعاده رسیدگی از رأی داوری خلاف عدل و عدالت و برخلاف قاعده لاضرر نیست؟!

انسان به واسطه فطرت خویش به دنبال عدالت است و عدالت نزد وجدان عمومی بشریت ارزش گرانقدر دارد، چراکه در سایه

عدل هر کسی به حق خویش می‌رسد، تعدی و تجاوز از جامعه رخت برمی‌بندد و امنیت و آرامش بر همه جامعه حاکم می‌شود. اهمیت دادگری و سخن بسیار بلند: «الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم»، آیات قرآن کریم و روایات معصومین (ع) و تأکید عقل و روش عقلا و فتوهای فقها و نظرات حقوقدانان و عمل آن‌ها در برخورد با حوادث، همه و همه تأییدکننده این حقیقت است که نه تنها عدالت به مثابه «قاعده فقهی و حقوقی» از مهم‌ترین قواعد است، بلکه معیاری است که سایر قواعد چون قاعده عدل و انصاف، لاضرر، لاجرح و... و عرف‌های عام و بناهای عقلی و نیز تمام برداشت‌های فقهی و فتاوا در پرتو آن محک خورده و سنجیده می‌شود. همچنین اساس تکوین و تشریح است و حیات انسان جز بر عدالت استوار نخواهد ماند. بنابراین می‌توان عدالت را به عنوان «قاعده برتر یا ام القواعد» تأیید کرد که هر مبحث حقوقی از جمله طریقه اعاده دادرسی چه نسبت به احکام قضایی و چه آرای داوری در ذیل آن حیات پیدا کرده و توجیه عقلی و منطقی پیدا می‌نماید. حال که پذیرفته شد، اعاده دادرسی دارای مبانی فقهی بسیار بلند و عظیم همچون «قاعده عدالت» و «قاعده لاضرر» است با بررسی جهات اعاده دادرسی مندرج در ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م که همانا جهاتی هستند که منجر به بروز ضرر بر شخصی به ناحق شده و با اساس «قاعده عدالت» و «لاضرر» مغایر است، مشخص می‌گردد با توجه به اینکه این مبانی و علل در جهات مورد بحث، ممکن است در آرای داوری نیز چهره گشاید، علیرغم سکوت قانونگذار به وسیله تنقیح مناطق و همچنین با اخذ وحدت ملاک از قوانین دیگر داخلی و خارجی، اعاده رسیدگی نسبت به آرای داوری را با مانع جدی مواجه نمی‌دانیم.

قابل ذکر است با مقایسه ابتدایی بین جهات اعاده دادرسی مندرج در ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م با موارد بطلان آرای داوری مندرج در ماده ۴۸۹ قانون موصوف به دست می‌آید که جهات اول و دوم اعاده دادرسی یعنی: «۱- موضوع حکم، مورد ادعای خواهان نبوده باشد؛ ۲- حکم به میزان بیشتر از خواسته صادر شده باشد» با مورد دوم و سوم موارد بطلان رأی داوری، یعنی

چهار مورد مد نظر) نسبت به رأی داور که هیچ تفاوت مبنایی با رأی قضاوت ندارد، وجود داشته باشد، می‌بایست قائل به امکان اعاده دادرسی بود، خصوصاً اینکه وقتی مقنن اعاده دادرسی نسبت به احکام قضایی که توسط قضاوت متخصص و با تجربه صادر گردیده را مورد پذیرش قرار داده است، لزومی ندارد این طریقه را نسبت به آرای داوری که توسط افرادی عادی صادر می‌گردد، مورد پذیرش قرار ندهد، بلکه به طریقه اولی نسبت به آرای قضایی می‌بایست قائل به پذیرش این طریقه نسبت به آرای داوری بود؛ ثانیاً نمی‌توان به بهانه تفسیر مضیق از اجرای عدالت چشم‌پوشی کرد، چراکه خود قانونگذار نیز در مواردی که رأی داور منجر به تضییع حقوق افراد ثالث گردد، اعتراض ثالث را مورد پذیرش قرار داده است (موضوع ماده ۴۱۸ ق.آ.د.م). به عبارتی عدول از رأی داور را مورد پذیرش قرار داده است، حال چگونه می‌توان قائل به این بود که وقتی به طور قطع و یقین رأی داور برخلاف حق و عدالت نسبت به طرفین دعوا صادر شده باشد و قطعاً موجبات بروز ضرر است نمی‌توان اعاده دادرسی را پذیرفت؟

نتیجه‌گیری

از آنجایی که هدف اصلی از مراجعه به دستگاه قضایی و شخص قاضی و یا داور، احقاق حق و اجرای عدالت است، ضرورت دارد جهت نیل به این هدف مقدس و مهم، راه احقاق حق حتی پس از صدور رأی توسط شخص داور نیز مسدود نباشد. به طور نمونه اگر بعد از صدور رأی، جعلی بودن مستندات رأی داور محرز گردید و یا سندی که دلالت بر حقانیت صاحب آن واصل شد که در حین رسیدگی مکتوم بوده و یا مشخص گردید محکوم‌له رأی داوری جهت صدور رأی متوسل به حيله و تقلب گردیده است، باید بتوان با رسیدگی مجدد از تضییع حقوق شخص یا اشخاص ذی‌حق جلوگیری به عمل آورد.

در خصوص اعاده دادرسی از آرای داوری در ق.آ.د.م مقررهای وجود ندارد که این امر در فرض اثبات جعلیت مستند رأی داور، اثبات حيله و تقلب طرف مقابل که در رأی صادره مؤثر

«داور نسبت به مطلبی که موضوع دعوا نبوده است»، «داور خارج از حدود اختیارات خود رأی صادر کرده باشد...» منطبق و یکسان است. بنابراین در فرض وجود چنین جهاتی اساساً نیاز به تقاضای اعاده دادرسی نبوده و می‌توان تقاضای ابطال رأی داور را مطرح نمود؛ بنابراین از این حیث مشکلی به وجود نمی‌آید.

در خصوص جهات سوم و چهارم از جهات اعاده دادرسی مندرج در ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م نیز هر کدام به نحوی از مصادیق قوانین موجد حق است و به استناد بند اول ماده ۴۸۹ ق.آ.د.م اساساً باطل و غیر قابل اجراست.

لذا آنچه اهمیت دارد، این است که وجود جهات مندرج در بندهای ۴ الی ۷ ماده ۴۲۶ ق.آ.د.م، یعنی «۵- طرف مقابل درخواست‌کننده اعاده دادرسی حيله و تقلبی به کار برده که در حکم دادگاه مؤثر بوده باشد؛ ۶- حکم دادگاه مستند به اسنادی بوده که پس از صدور حکم، جعلی بودن آن‌ها ثابت گردد؛ ۷- پس از صدور حکم، اسناد و مدارکی به دست آید که دلیل حقانیت درخواست‌کننده اعاده دادرسی باشد و ثابت شود اسناد و مدارک یادشده در جریان دادرسی مکتوم بوده و در اختیار متقاضی نبوده است.» همچنین اثبات اصالت سند به موجب ماده ۲۲۷، به عنوان موارد بطلان رأی داوری مندرج در ماده ۴۸۹ ق.آ.د.م بیان نشده‌اند.

اکنون باید بررسی شود که در فرض تحقق چهار مورد، یعنی بند ۵، ۶، ۷ ماده ۴۲۶ و ماده ۲۲۷ قانون آ.د.م نسبت به آرای داوری چه باید کرد؟ آیا امکان تقاضای اعاده دادرسی نسبت به آن‌ها وجود دارد یا خیر؟

در بدو امر شاید این‌گونه پاسخ داده شود که با توجه به اینکه اعاده دادرسی از طرق فوق‌العاده شکایت از آرا است، در فرض شک می‌بایست تفسیر محدود و مضیق نموده و حتی‌الامکان از گسترش آن جلوگیری کرد. در پاسخ بیان می‌داریم، درست است که اعاده دادرسی از آرا، از طرق فوق‌العاده شکایت از رأی است، لکن اولاً باید توجه داشت جهات اعاده دادرسی مندرج در ماده ۴۲۶ به صورت حصری احصاء و مورد پذیرش قانونگذار قرار گرفته است و ما به دنبال افزایش این جهات نیستیم، بلکه صرفاً بیان می‌داریم اگر این جهات (خصوصاً

نویسندگان نسخه نهایی را مطالعه و تأیید نموده و مسئولیت پاسخگویی در قبال پژوهش را پذیرفته‌اند.

تشکر و قدردانی

ابراز نشده است.

تضاد منافع

نویسندگان هیچ‌گونه تضاد منافع احتمالی را در رابطه با تحقیق، تألیف و انتشار این مقاله اعلام نکرده‌اند.

تأمین مالی

نویسندگان اظهار می‌نمایند که هیچ‌گونه حمایت مالی برای تحقیق، تألیف و انتشار این مقاله دریافت نکرده‌اند.

ملاحظات اخلاقی

در پژوهش حاضر جنبه‌های اخلاقی مطالعه کتابخانه‌ای شامل اصالت متون، صداقت و امانتداری رعایت شده است.

واقع شده و به دست‌آمدن اسنادی که در حین رسیدگی مکتوم بوده است، برخلاف عدل و انصاف بوده و کمک به بی‌عدالتی و تضییع حقوق افراد می‌نماید.

لذا با توجه به فلسفه و مبانی تأسیس اعاده دادرسی از احکام قضایی که همانا «قاعده عدالت» و «قاعده لاضرر» است و همچنین با در نظر گرفتن جهات تقاضای آن و اینکه این جهات در رأی داور نیز ممکن است بروز و ظهور پیدا کند، با استفاده از تنقیح مناط و همچنین با اخذ وحدت ملاک از قانون داورى تجارى بین‌المللى به جهت عدم هرگونه خصوصیتی راجع به بحث اعاده دادرسی در آن قانون و امکان سرایت آن به بحث داورى در قانون آ.د.م، امکان اعاده رسیدگی از آرای داورى با معاذیر چندانی رو به رو نمی‌باشد.

پیشنهادات:

- با عنایت به مشکلات عدیده ناشی از عدم امکان اعاده رسیدگی از آرای داورى در فرض به وجود آمدن جهاتی همچون «جعلی بودن یا اصالت سند مستند حکم دادگاه، اثبات حيله و تقلب از سوی طرف مقابل و دستیابی به سند مکتوم» قانونگذار محترم نسبت به اصلاح قانون هرچه سریع‌تر اقدام لازم معمول فرماید.

- تا اصلاح قانون مربوطه، محاکم قضایی با اخذ وحدت ملاک از بندهای «ح» و «ط» قانون داورى تجارى بین‌المللى و همچنین با استفاده از تنقیح مناط با عنایت به اینکه هیچ تفاوتی در علت و مبنای پذیرش اعاده دادرسی از احکام محاکم قضایی و آرای داورى وجود ندارد، در فرض به وجود آمدن جهات موصوف نسبت به رأی داور نیز این روش را مد نظر قرار گیرد.

مشارکت نویسندگان

محمدکاظم بیات: نگارش مقاله، جمع‌آوری اطلاعات و داده‌ها، گردآوری منابع.

محمد بهرامی خوشکار و احمد امیرمعزی: نگارش مقاله، نظارت و راهنمایی مقاله.

References

1. Tusi M. Al-Khilaf fi al-Ahkam. Qom: Islamic Publishing House; 1999. p.427. [Arabic]
2. Makki al-Jizzini al-'Amili M. Al-Droos al-Shariya fi Fegh al-Imamiya. Qom: Islamic Publishing House; 1996. p.501. [Arabic]
3. Moghaddas Ardabili A. Majma ol-Faedat wa al-Borhan fi Sharh Ershad al-Azhan. Qom: Islamic Publishing House; 2000. p.543. [Arabic]
4. Heli M. Izah al-Fava'ed fi Sharh Eshkalat al-Ghava'id. Qom: Esmailian Publications; 1992. p.756. [Arabic]
5. Makki al-Jizzini al-'Amili M. Al-Lum'a al-Dimashqiyya. Qom: Maktab al-Elam al-Islami; 1985. p.720. [Arabic]
6. Sabzavari MB. Kefayat al-Ahkam. Qom: Al-Nashr al-Islami; 2002. [Arabic]
7. Hosseini Ameli SMJ. Meftah al-Keramat fi Sharh Ghava'id al-Alamat. Qom: Islamic Publishing Institute; 1998. p.631. [Arabic]
8. Mousavi Khoei SA. The basics of Takmelat al-Menhaj. Tehran: Khorsandi Publications; 2014. p.353. [Arabic]
9. Najafi MH. Jawahir al-Kalam fi Sharh Shara'i al-Islam. Beirut: Dar al-Ehya al-Turath al-Arabi; 1983. p.547. [Arabic]
10. Fazel Hendi M. Kashf ol-Lesam. Qom: Hazrat Ayatollah Mar'ashi Najafi Public Library; 1984. p.504. [Arabic]
11. Hosseini Ha'eri SK. Al-Ghaza fi Fegh al-Islami. Qom: Majma ol-Fekr al-Islami; 1994. p.802. [Arabic]
12. Juba'i al'Amili Z (Shahid Sani). Masalek al-Afham ela Tanghah Shara'i al-Islam. Qom: Al-Ma'aref al-Isamiya Institute; 1997. p.524. [Arabic]
13. Al-Hurr Al-Amili M. Wasa'il al-Shia ela Tahsil Masa'il al-Shariya. Qom: Al al-Bayt (peace be upon them); 1988. p.411. [Arabic]
14. Mohaghegh Heli J. Meftah al-Shariya. Qom: Majma ol-Zakha'ir al-Islamiya; 1988. p.336. [Arabic]
15. Mohaghegh Damad SM. The Rules of Islamic Jurisprudence: Civil Section. Tehran: Islamic Sciences Publishing Center; 2004. p.312. [Persian]
16. Ibn Hesham A. Al-Seyrat al-Nabaviya. Beirut: Dar al-Marefa; No Date. p.671. [Arabic]
17. Ansari M. Al-Ghaza wa al-Shahadat. Qom: Majma ol-Fekr al-Islami; 2010. p.424. [Arabic]
18. Jafari Langaroudi MJ. Encyclopedia of Islamic Sciences. Tehran: Ganj-e Danesh Publications; 2015. p.624. [Persian]
19. Moin M. Moein Dictionary. Tehran: Amir Kabir Publications; 1978. Vol.2 p.1300. [Persian]
20. Motahhari M. Bist Goftar. Tehran: Sadra Publications; 1979. p.280. [Persian]
21. Motahhari M. The Principles of Islamic Economy. Tehran: Hekmat Publications; 1982. p.520. [Persian]
22. Asghari SM. Justice and Rationality in Jurisprudence and Law. Tehran: Etela'at Publications; 2007. p.360. [Persian]
23. Nuri H. Mustadrak al-Wasa'il wa Mustanbat al-Masa'il. Qom: Al al-Bayt (peace be upon them); 1987. p.400. [Arabic]
24. Majlesi MB. Bahar al-Anvar. Beirut: Al-Vafa Institute; 1983. p.477. [Arabic]
25. Asghari SM. Justice Ajudicial and Legalprinciple. Private Law Studies Quarterly. 2009; 39(1): 1-21. [Persian]
26. Asghari SM. Bribery and Extortion. Tehran: Etela'at Publications; 1998. p.185. [Persian]
27. Tabatabaei Hakim MS. Menhaj al-Salehin. Qom: School of Ayatollah al-Sayed al-Hakim; 1997. Vol.2 p.417. [Arabic]
28. Motahhari M. Women's Rights System in Islam. Tehran: Sadra Publications; 2002. p.469. [Persian]
29. Feyz Kashani MM. Mafatih al-Sharia. Qom: Majma oll-Zakha'er al-Islamiya; 1981. p.336. [Arabic]
30. Katoozian N. Family civil rights. Tehran: Publishing Company; 2006. p.556. [Persian]
31. Katoozian N. The Contribution of Justice in Judgment. Faculty of Law and Political Sciences. 2003; 512: 359-376. [Persian]
32. Mousavi Bojnourdi M. Ghava'id Fegh'hia. Tehran: The Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works Institute; 1981. p.404. [Persian]
33. Ansari M. Treatise on the Rule of Harm. Qom: Congress Commemorating the 200th Anniversary of the Birth of Sheikh Azam Ansari; 1994. p.205. [Persian]
34. Akhound Khorasani MK. Kifayat ol-Usul. Qom: Al al-Bayt (peace be upon them); 2010. p.554. [Arabic]
35. Naraghi A. Ava'ed al-Ayyam fi Bayan Ghava'id al-Ahkam wa Mohemat Masa'il al-Halal wa al-Haram. Qom: Islamic Propaganda of Qom Seminary; 1996. p.893. [Arabic]

36. Mohaghigh Damad SM. The rules of Islamic Jurisprudence. Tehran: Islamic Sciences Publishing Center; 2004. p.312. [Persian]
37. Ibn abi Al-Hadid A. Sharh Nahj ol-Balagha. Qom: Grand Ayatollah Marashi Najafi Library; 1984. p.689. [Arabic]
38. Mousavi Khomeini SR. Al-Rasa'il. Qom: Esmailian Publications; 1989. p.385. [Arabic]
39. Ali Akbarian HA. The Basis of Justice in Imami Jurisprudence. Qom: Islamic Sciences and Culture Academy; 2008. p.440. [Persian]